



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم از فصول پنج گانه بخش چهارم نکاح شرایع درباره مهر و شئون متعلق به مهر بود. مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مهر را طرزی معنا کردند که مرحوم علامه در قواعد و سایر کتاب هایشان به همین روال معنا کردند.<sup>۱</sup> فرمودند: «و هو كل ما يصح أن يملك عيناً كان أو منفعةً و يصح العقد على منفعة الحر كتعليم الصنعة و السورة من القرآن و كل عمل محلل و على إجارة الزوج نفسه مدة معينة و قيل بالمنع استناداً إلى رواية لا تخلو من ضعف مع قصورها عن إفادة المنع».<sup>۲</sup> بسیاری از این مسائل که مربوط به اصل مهر بود گذشت. اما برخی از نکات مانده است که این اختصاصی به «مهر المسمی» ندارد، «مهر المثل» هم همین طور است. ثانیاً عین گاهی در مقابل دین است و گاهی در مقابل منفعت، هر دو می تواند مهر قرار بگیرد؛ چه «مهر المسمی» و چه «مهر المثل». مهر چیزی است که «بیذل بإزائه المال». اما جریان نکاح معامله نیست که بضع هم «بیذل بإزائه المال» باشد، این طور نیست؛ نه قابل بیع است و نه قابل عقود دیگر و به غیر نکاح قابل واگذاری نیست. حتی با رضایت طرفین هم که باید می شود بغی و «لا مهر لبغی».<sup>۳</sup> تنها صورتی که «بیذل بإزائه المال» مسئله نکاح است، حالا یا «مهر المسمی» یا «مهر المثل»؛ این طور نیست که بضع مال باشد، به عقدی از عقود معاملی قابل نقل و انتقال باشد،

۱. قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۷۳.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۶؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص نَهَى عَنْ خِصَالٍ تَسَعَّى عَنْ مَهْرٍ لِبَغْيٍ».

این طور نیست، حتی در صورت رضایت طرفین به غیر نکاح که هر دو محدود به حد زنا خواهند بود. پس مسئله مهر این است، بضع آن است و چیزی که بخواهد مهر قرار بگیرد باید «ببذل بإزائه المال» باشد.

این مهر گاهی عین است، گاهی منفعت به صورت اجاره. در جریان اجاره که ایشان به یک روایت تمسک کردند فرمودند این سنداً ضعف دارد سند آن همان «سهل» است<sup>۱</sup> که در خیلی از موارد به روایتی که در آن «سهل بن زیاد» است عمل می‌کنند. لذا محققان بعدی این نقد را نپذیرفتند که این روایت مشتمل بر ضعف باشد، فقط «سهل بن زیاد» است که گفتند «و الأمر فی السهل سهل»، حالا اگر صحیحه نبود حسنه هست؛ پس اشکال سندی ندارد، اشکال دلالتی آن را هم باید حل کرد.

منشأ بسیاری از این حرف‌ها که آیا می‌شود عمل را مهر قرار داد یا نه؟ همان جریان سوره مبارکه «قصص» است که ﴿عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ﴾.<sup>۲</sup> از آغاز این آیه پیداست که این یک مقاوله و گفتگوست، چون ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي﴾ ما چنین تصمیمی گرفتیم، اینکه عقد نیست، این مقاوله قبل از عقد است. بنابراین نمی‌شود به آن استدلال کرد که این می‌شود زوجه مجهول باشد یا مهر مجهول باشد یا اجاره زوج مهریه همسرش باشد خواه به زوجه برگردد یا به دیگری مثل پدر برگردد؛ این یک گفتگویی است شبیه خطبه‌ای است که ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ﴾.

مطلب بعدی آن است که اجاره به معنای اجاره مصطلح نیست. شخصی که اجیر می‌شود ما می‌گوییم خود را اجاره داد. خانه‌ای را که به دیگری کرایه می‌دهد می‌گوییم اجاره داد. اجاره به معنی عقد اجاره نیست، این باب

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۴.

۲. سوره قصص، آیه ۲۷.

«إفعال» است؛ آنچه که عقد اجاره است ثلاثی مجرد است و متعدی هم هست. ﴿عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي﴾، «أَجَرَ يَأْجُرُ» یعنی خودش را اجاره داد، این اجاره به معنای عقد اجاره نیست، منتها حالا ممکن است در اصطلاحات این گونه گفته شود. ﴿عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَبٍ﴾ یعنی خود را أجیر من بکنی، من بشوم مستأجر و شما بشوی آجر نه موجر. شما آجر هستی و من در طلیعه عقد مستأجر هستم، وقتی به عقد وفا کردی من می شوم موجر، موجر یعنی کسی که أجرت أجیر را می دهد، چکار به آن صاحبخانه دارد؟! صاحبخانه موجر نیست، صاحبخانه آجر است. این شخص مستأجر است، اولاً؛ سر ماه که شد این موجر می شود؛ یعنی مال الإجاره را می پردازد. پس این «أَجَرَ» ثلاثی مجرد است، متعدی هم هست و این شخص می شود آجر، طرف مقابلش می شود مستأجر، همین مستأجر در پایان مدت می شود موجر؛ یعنی معطی حق الأجره.

این قسمت را که به روایت تمسک کردند، آن روایت اگر عمل بشود کل بساط اجاره بهم می خورد. بنابراین این روایت مشکل سندی ندارد، سنداً حسنه است اگر صحیحه نباشد؛ لکن دلالت آن به این معنا نیست که اگر کسی مدتی را عملی را که در ذمه است به عنوان مهر قرار بدهد این اشکال داشته باشد، وگرنه سایر اجارات هم مشکل است.

اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) می دانست یا نه؟ بعد کسی شبهه بکند به اینکه این قبل از نبوت موسای کلیم بود و موسای کلیم (سلام الله علیه) هنوز پیغمبر نشده بود، این تام نیست؛ چون از طرف یک پیغمبری این پیشنهاد داده شده است یعنی از شعیب که پیغمبر است این پیشنهاد داده شد و وجود مبارک موسای کلیم وقتی وارد سرزمین مدین شدند یک گزارش غیبی را از شعیب (سلام الله علیه) شنیدند گفتند ﴿بِجَوْتٍ﴾؛<sup>۱</sup> دیگر

تمام شد کار تو و تو در تعقیب کسی نیستی. با قدرت فراعنه مصر و مدین هم تحت قلمرو آنها بود، فرمود:

﴿نَجَوْتُ﴾ تمام شد کار. بنابراین حرف پیغمبر وجود مبارک شعیب (علی نبینا و آله و علیه الصلاة و علیه السلام) این گزارش می‌دهد و از طرفی هم علم غیب به این معنا اختصاصی به انبیا ندارد تا ما بگوییم وجود مبارک موسای کلیم در آن وقت پیغمبر نبود؛ خیلی از ملاحم غیبیه است که غیر انبیا به برکت انبیا پیدا می‌کنند.

بنابراین اصل این چون مال است و مستحضرید که مال گاهی «قبل العقد» است، گاهی «بالعقد» است. انسان وقتی چیزی را می‌خرد، اگر نقدی باشد یک پولی دست اوست یک میوه‌ای تهیه می‌کند؛ مثنی عین، ثمن هم عین است. یک وقتی اصلاً مال نیست، چون امر اعتباری است، به اعتبار طرفین مال خلق می‌شود. الآن شخص در ذمه خود چیزی را ندارد و «بالفعل» مالک چیزی نیست؛ اما می‌تواند یک معامله‌ای بکند که اگر آن پول را الآن می‌داشت باید مستطیع می‌شد می‌رفت مکه، هیچ یعنی هیچ - به نحو سالبه کلیه - چیزی ندارد، اما نسیه می‌خرد. این نسیه خریدن یعنی چه؟ یعنی خلق مال، جعل مال، اعتبار مالیت به نفس عقد. الآن این آقا که دارد نسیه می‌خرد مالک چیزی نیست، بدهکار کسی هم نیست، انسان که مالک ذمه نمی‌شود. به صرف عقد که گفت: «بعثک هذا بهذا نسیه»، با همین عرف، این مشتری را صاحب ذمه قرار می‌دهد او را مالک قرار می‌دهد او را مال دار قرار می‌دهد، می‌گوید تو صلاحیت اشترا را داری. الآن در ذمه مشتری نسیه بخر چیزی نیست، چون امر اعتباری است و امر اعتباری با نفس جعل حاصل می‌شود. الآن این شخص می‌گوید - الآن ماه ذی حجه است و قافله هم در حرکت‌اند - این خانه را به فلان مبلغ خریدم که اگر این مبلغ را الآن داشته باشد مستطیع است و باید به مکه برود؛ اما هیچ یعنی هیچ! مالک نیست. به صرف جعل طرفین، جعل بایع و اعتبار مشتری، او می‌شود مالک. اگر این طور شد، می‌تواند مهر قرار بگیرد؛ چه «مهر المسمی» و چه «مهر المثل». عمل هم همین‌طور است؛ انسان می‌تواند کاری

را انجام بدهد که به وسیله آن کار مالک چیزی بشود، اما فعلاً کاری انجام نداده است. ذمه می تواند متعلق حق غیر باشد؛ اما مالک حق خود نیست. انسان می تواند چیزی را سلف فروشی کند که در ذمه او باشد، یا نسیه بخرد که ثمن در ذمه او باشد؛ اما فعلاً در ذمه او مالی نیست، مالک چیزی نیست. با همین اعتبار و جعل اعتبار می شود مالک، اولاً؛ تملیک می کند، ثانیاً؛ منتها در لحظه واحده است. این شخصی که مشتری است نسیه می خرد یعنی چه؟ یعنی من این ثمن را تملیک کردم. ثمن را تملیک کردم یعنی چه؟ یعنی در رتبه سابقه، مالکیت من با همین عقد جعل شد و من مالک این مبلغ شدم، این مبلغ را به شما منتقل کردم که در آینده به شما بپردازم. الآن چیزی را که تملیک می کند اگر مالک نباشد چه چیزی را تملیک می کند؟! پس یک اعتباری سابقی هست که این شخص می شود مالک، اعتبار لاحقش این است که همین ملک معمول را تملیک می کند به فروشنده.

تمام این حرف ها درباره عین در مقابل دین است، یک؛ عین در مقابل منفعت، دو؛ هیچ کدام از اینها درباره بضع صادق نیست، بضع هیچ کدام از اینها را ندارد؛ فقط مهر است که می تواند اجرت قرار بگیرد. تعبیر «هُنَّ مُسْتَأْجَرَاتٌ»<sup>۱</sup> یا «فَأَتْوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ»<sup>۲</sup> در نکاح آمده؛ حالا یا «فی المنقطع» است یا «فی الدائم»، تعبیری به اجرت است، چون در حقیقت بذل منفعت است نه بذل مال.

پس این «کلُّ ما» نه «کَلِّمًا»! آن «کَلِّمًا» حرف است و صور قضیه است مثل «کَلِّمًا کانت الشمس طالعة» در جواهر هم - متأسفانه - «کَلِّمًا» نوشته شده است<sup>۳</sup> اما «کلُّ ما» اسم است و مبتدأست. «کل ما یصح کذا یصح کذا»،

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. سوره نساء، آیه ۲۴.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۳.

نه «کَلَّمَا»! اگر چنانچه این شیء شأنیت مالیت داشته باشد؛ چه در «مهر المسمی» و چه در «مهر المثل»، این سِمَت دارد.

حالا می ماند مسئله اینکه اگر فضولی اتفاق افتاد؛ فضولی تارَةً در عقد نکاح است این در باب فضولی گذشت و بحث آن هم سنگین است. یک وقت درباره مهر است؛ اگر کسی مال دیگری را مهریه قرار بدهد، این عقد، فضولی نیست، عقد صحیح است، زیرا مهر به استثنای آنچه که در عقد انقطاعی به عنوان رکن مطرح شد، در عقد دائم هیچ سِمَتی ندارد، نه جزء است و نه شرط. لذا عقد دائمی بدون مهر صحیح است؛ اگر طلاق، قبل از آمیزش واقع شد که چیزی نیست و اگر بعد از آمیزش شد نصف «مهر المثل» است. مهر باید مالیت داشته باشد، یک؛ مال شوهر باشد، دو؛ حالا اگر در عقد نکاح دائم، مال غیر را مهریه قرار داد، این مهر می شود فضولی، نه اینکه عقد بشود فضولی؛ اگر آن مالک اجازه داد که این «مهر المسمی» است و اگر اجازه نداد این عقد «بلا مهر» است اگر آمیزش شد تبدیل به «مهر المثل» می شود وگرنه نه. اینکه گفته شد «کُلُّ مَا یَصِحُّ» این اختصاصی به «مهر المسمی» ندارد، «مهر المثل» هم دارد.

منتها یک فرق اساسی است در فضولی باب بیع و فضولی باب مهر. در فضولی باب بیع اینها که سارق هستند و مال را به مال خر می فروشند، اینها برای خودشان می فروشند؛ نه اینکه نیابَةً بفروشند تا بگوییم این نیابت نبود یا وکالت نبود یا ولایت نبود یا وصایت نبود، در این کار فضولی است، او اصلاً برای خودش می فروشد. حالا که برای خودش می فروشد مالک که اجازه می دهد چکار می کنند؟ اگر فسخ کرد که هیچ! اگر اجازه داد چکار می کنند؟ یکی اینکه این ملک لرزان را که او گفته «بعتك هذا بهذا»، اما چون کالا مال او نبود به مشتری منتقل

نمی‌شود، این پولی که از مشتری گرفت بر اصل «عَلَى الْيَدِ»<sup>۱</sup> دوتا ضمان، دوتا ضمان یعنی دوتا ضمان! هم اتومبیل را بدهکار است به صاحب اتومبیل، چون «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ» و هم مال را از مال‌خر گرفت ضامن است براساس «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ»؛ هم باید آن را بدهد هم باید این را بدهد، حالا تهاتر می‌شود حرفی دیگر است، چون ید او ید غاصب است. در بیع قصد اینکه برای خود بکند یا برای مالک خیلی مقوم نیست، چون محور اصلی بیع جابجایی ثمن و مثنی است؛ این کالا در قبال آن پول، این پول در قبال آن کالا، حالا چه برای خود غصب بکند و چه برای دیگری، محوری اصلی این است.

پرسش: ...

پاسخ: در اعتبار چرا.

پرسش: ...

پاسخ: بله، آن دین که در آیه سوره مبارکه «بقره» است مالی را قرض گرفته، این مال خارجی را؛ حالا یا از ذمه قرض گرفته یا از عین، به هر حال مال خارجی است. ولی در مسئله بیع لازم نیست قبل از بیع مالک باشد، حین بیع اعتبار ملکیت می‌شود. الآن کسی که می‌رود نسیه چیزی می‌خرد، این‌طور نیست که چیزی در جیب یا کیف او باشد یا در ذمه‌اش باشد، انسان که مالک «ما فی الذمه» خود نیست. ولی همین که می‌گوید من این را نسیه خریدم به فلان مبلغ، با همین دوتا اعتبار جعل می‌شود: مالکیت این شخص، اولاً؛ تملیک این شخص این مال را به فروشنده، ثانیاً. الآن قافله در حرکت است، این شخص رفته یک خانه‌ای را خریده به فلان مبلغ، اگر این پول را داشته باشد که مستطیع است باید برود مکه. این چون امر اعتباری است، در امر اعتباری سقوط و ثبوت آن به

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸.

اعتبار است. الآن کسی بدهکار است به زید، زید می‌گوید «أبرئت». آن روز به عرضتان رسید ما یک ذمه داریم که اعتبار است، یک ذهن داریم که واقعیت است. ذهن وجود واقعی است و در علوم واقعی بحث می‌کند این دست کسی نیست؛ اما ذمه اگر کسی مالی را در ذمه کسی دارد بعد بگوید «وهبتُ لهذا» به او بخشیدم، او می‌شود مالک، او هم می‌گوید «أبرئت». این با یک قیام و قعود، با یک کلمه، با یک اعتبار ثبوت و سقوط آن تنظیم می‌شود، چون این مال است امر اعتباری است.

حالا در مسئله بیع، ثمن و مثن رکن هستند، بایع و مشتری رکن نیستند؛ منتها حق انتقال ثمن و مثن این را انسان یا باید مالک باشد یا مَلِک؛ یا «لَا يَبِيعُ إِلَّا فِي مِلْكَ»<sup>۱</sup> که آدم مال خودش را بفروشد یا «لا يبيع إلا في ملك» سلطنت داشته باشد «بالوكالة أو الولاية أو الوصاية أو النيابة» و مانند آن. اگر کسی نه مَلِک دارد و نه مَلِک این جابجایی او اثر ندارد، جابجا نمی‌شود. چون مال دیگری را آمده جابجا کرده و حق جابجایی ندارد، این می‌شود فضولی. حالا مالک یا مَلِک آن کسی که «بیده عقدة البیع» است او اگر گفت «أجزتُ»، ما نباید مشکل داشته باشیم به اینکه این مال‌خر یا این مال‌فروش، آن مال‌خر برای خودش خرید این مال‌فروش غاصب هم برای خودش فروخت. اینکه موتور را یا اتومبیل را سرقت کرده و دارد می‌فروشد برای خودش می‌فروشد. آن مالک اگر فهمید به قیمت عادلانه فروخت، وقتی می‌گوید «أجزتُ»، آنکه او قصد کرد برای خودش قصد کرد، اینکه الآن مالک اجازه می‌دهد برای خودش اجازه می‌دهد، این جابجایی را چه کسی انجام می‌دهد؟ سرش این است که آنجا گرچه مختصر نقدی دارند، ولی اساس کار در بیع تقابل ثمن و مثن است. منتها آن شخص حق این تقابل را نداشت، الآن مالک اجازه می‌دهد که این مقابله اتفاق بیافتد؛ یعنی ثمن به جای مثن و مثن به جای ثمن، مثن مال

۱. الوافی، ج ۱۸، ص ۱۰۶۹.



مالباخته بود ثمن الآن می‌رود مال او ولو این سارق برای خودش فروخته. اما در نکاح این طور نیست؛ در نکاح اگر عقد فضولی شد برای او و او اجازه می‌دهد برای چه دارد می‌دهد؟! برای مهر چرا، چون مهر رکن نیست. مهر اگر فضولی شد و آن مالک اگر چنانچه گفت «أجزت»، این می‌شود به این معنا باشد که هم این مهر را من تملیک کردم به شما، اولاً؛ و شما باید مهریه را به همسران پردازید ثانیاً؛ چون شما این مهر را پرداختید به موقع نبود، الآن که مالک هستید در مقام بقاء تملیک کردید ولو در مقام حدوث تملیک نکردید. لذا مهر فضولی با اجازه «من بیده ملک» یا «مُلک» تنظیم می‌شود ولو این شخص به قصد خودش انجام داده بود، مال مردم را به قصد اینکه مال من است انجام داد؛ اما آن مالک وقتی که می‌گوید «أجزت» یعنی گرچه این مهر حدوثاً مال شما نبود ولی بقاءً مال شماست من اجازه دادم و چون اجازه دادم الآن این ملک در اختیار شماست، حالا ممکن است در این فاصله اگر غای متصل یا غای منفصلی بود حکم خاص خودش را پیدا کند.

بنابراین بُضع از آن قبیل اموال نیست، یک؛ این احکامی که گفته شد مخصوص «مهر المسمی» نیست درباره «مهر المثل» و اینها هم هست، دو؛ و مهر اگر فضولی شد اگر مالک اجازه داد که همان «مهر المسمی» می‌شود و اگر اجازه نداد تبدیل به «مهر المثل» می‌شود، این طور نیست که به عقد آسیبی برساند.

حالا در مسئله بیع ثمن هر جا خارج شد مضمن همان جا وارد می‌شود؛ ولی در جریان مهر آیا ممکن است که بُضع را زوجه به زوج بدهد، مهر را دیگری به زوجه پردازد یا نه؟ اگر دیگری مهر را به زوج بدهد و زوج به زوجه بدهد که «لا کلام فیه کما تقدم»؛ ولی دیگری مستقیماً مهر را به عهده بگیرد، این می‌شود یا نمی‌شود؟

این را مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در بخش دیگر همین مسئله مهر؛ یعنی بخش پایانی فصل دوم ذکر کردند و مرحوم صاحب جوهر (رضوان الله تعالی علیه) هم در ذیل این روایات مربوط به این را ذکر کردند. مرحوم

محقق در پایان همین بخش مهر به عنوان تنمه آنجا دارد: «إِذَا زَوْجٌ وَلَدَهُ الصَّغِيرَ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَالْمَهْرُ عَلَى الْوَلَدِ وَ إِنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْمَهْرُ فِيْ عَهْدَةِ الْوَالِدِ»؛<sup>۱</sup> اگر کسی برای فرزند خردسالش همسر گرفت برای مَحرمیت، اگر مالی برای این بچه است که همان مال را مهر قرار می‌دهند، اگر نه، مهر به عهده پدر هست. ما دوتا نکاح، دو حقیقت و مانند آن نداریم. اگر در یک جا ثابت شد که زوج مهر نداد و نمی‌دهد، کسی مهر می‌دهد کافی است، در بالغ هم همین‌طور است. حالا اگر کسی ندارد، دیگری می‌گوید که مهریه به عهده من. یک وقت است می‌گوید این فلان مبلغ مال را به شما می‌دهم و شما مهر همسران قرار بدهید، آنکه «لَا كَلَامَ فِيْهِ»؛ اما یک وقتی می‌گوید شما عقد بکن مهر به عهده من، آیا این جایز است یا جایز نیست؟ روایاتی که وارد شده است در مسئله نکاحِ صغیر که اگر مال نداشت پدر عهده‌دار مهر است، از آن روایت خواستند استفاده کنند که اگر زوج مال نداشت که آن را مهر قرار بدهد شخص ثالث مهر را به عهده گرفت بدون تملیک، بدون تحلل تملیک یعنی بدون اینکه مهر را ملک زوج بکند که زوج این مال را به زوجه بدهد؛ بلکه مستقیماً خود مهر را این شخص ثالث به عهده بگیرد جایز است یا نه؟ می‌خواهند از روایاتی که در ضمن نکاحِ فرزند صغیر که اگر مال نداشت پدر عهده‌دار است استفاده کنند. این باید در بحث آینده روشن بشود که پدر چکار می‌کند؟ پدر براساس ولایتی که دارد در رتبه سابقه این مال را تملیک فرزند می‌کند و فرزند مالک مال می‌شود، اولاً؛ و این فرزند مالی که مالک شده را به همسرش می‌دهد، ثانیاً؛ اینکه روشن است. آیا این است؟ یا نه، مستقیماً مهر را پدر به عهده می‌گیرد؛ یعنی بضع را فرزند استفاده می‌کند، مهر را پدر به عهده می‌گیرد. اینجا در ضمن چند روایت است که بخشی بحث‌ها را مرحوم صاحب جواهر همین جا مطرح می‌کنند و بخشی را می‌فرمایند «کَمَا سَيَأْتِي». اصل فرعی که «سَيَأْتِي» این است که «إِذَا زَوْجٌ وَلَدَهُ الصَّغِيرَ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۲، ص: ۲۷۶

فالمهر على الولد و إن كان فقيراً فالمهر في عهدة الوالد؛ این باید تبیین بشود در آن بحث که آیا والد مهر را به فرزند می‌دهد و از فرزند به زوجه منتقل می‌شود، یا مستقیماً مهر به عهده والد است که والد عهده‌دار مهر است مستقیماً.

«و لو مات الوالد أخرج المهر من أصل تركته سواء بلغ الولد و أيسر أو مات قبل ذلك»؛ خواه بچه بمیرد یا نگیرد، همین که پدر مُرد اگر مهر را تأدیه نکرد از مال این پدر این مهر را که دین است خارج می‌کنند، بعد می‌پردازند. این نکته قبلاً بحث شد که اینکه فرمود: ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾<sup>۱</sup>، این طور نیست که اگر کسی بدهکار بود و مُرد، مال از ذمه به عین می‌آید که عین مال برای غارم و طلبکار می‌شود، این طور نیست؛ مال، متعلق حق غیر می‌شود یعنی دیگر طلق نیست، ممکن است ورثه این دین را از مال دیگر بدهند و این مال بشود طلق، بعد بین خودشان تقسیم بکنند. ولی برخلاف ارث است، ارث حق وراثت است که به عین مال تعلق می‌گیرد، این طور نیست که یکی بگوید من سهم شما را از مال دیگری می‌دهم، آنها می‌گویند نه عین مال حق ماست. این ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ خیلی فرق دارد با میراث، میراث حق مسلم ورثه است که به عین مال تعلق می‌گیرد، این عین مال ملک ورثه است؛ اما بدهکاری که مُرد و دین خود را ادا نکرد، آن دین به مال تعلق می‌گیرد نه مال بشود مال غارم، لذا این مال طلق نیست. اگر چنانچه ورثه از مال خود دین را ادا کردند، کردند؛ نکردند همین را باید پردازند.

پرسش: ...

پاسخ: همین! این در آن مسئله‌ای که مقداری را مرحوم صاحب جواهر اینجا اشاره کرد، بحث مبسوط آن را مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید که ما بعداً خواهیم گفت. مرحوم صاحب جواهر در همین جلد سی و یکم صفحه

۱. سوره نساء، آیه ۱۱.

هشت می‌فرماید به اینکه «فلاحظ مما ذكره في الفرع الرابع عشر»، چون اصل این را به تبع مرحوم محقق مرحوم علامه در قواعد بازگو کرد. فاضل اصفهانی در کشف اللثام «تبعاً للماتن» این را در ضمن چند فرع تشریح کرد. فرع چهاردهمی که در کشف اللثام است، در کشف اللثام جلد هفت صفحه ۴۷۵ این فرع مطرح است. مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید - که حرف‌های فاضل اصفهانی است - «لو زوج الأب أو الجد له الصغير إلى آخره» که در کشف اللثام است، فرمود: «و لعله الأقوى خصوصاً مع ملاحظة مخالفة معاوضة المهر لأحكام المعاوضة في كثير من المقامات و ربما يأتي لذلك تتممة إنشاء الله». این تتمه را مرحوم صاحب جواهر در همین جلد ۳۱ صفحه ۱۲۹ ازگو کردند و روایاتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) ذکر کردند در جلد ۲۱ صفحه ۲۸۷ باب ۲۸ از «ابواب مهور» این روایت معتبر را از مرحوم کلینی نقل کردند: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ»، می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ وَ هُوَ صَغِيرٌ؛» برای بچه کوچک خود همسر می‌گیرد برای مَحْرَمیت و اینها، تکلیف چیست؟ حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ لِابْنِهِ مَالٌ فَعَلَيْهِ الْمَهْرُ؛» از مال کودک و مال این بچه باید مهریه زوجه را بدهند. «وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِلابْنِ مَالٌ فَالْأَبُ ضَامِنُ الْمَهْرِ ضَمِنَ أَوْ لَمْ يَضْمَنْ»<sup>۱</sup> چه بگوید به عهده من چه نگوید، چون «بالولاية» عهده‌دار عقد شده است، باید به همه لوازم آن متلزم بشود.

روایت دیگری در همین باب ۲۸ هست که روایت چهار این باب است، آن را «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع» دارد: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُزَوِّجُ ابْنَهُ وَ هُوَ صَغِيرٌ فَدَخَلَ الْإِبْنُ بِامْرَأَتِهِ عَلَى مَنْ الْمَهْرُ؛» مهر به عهده کیست؟ «عَلَى الْأَبِ أَوْ عَلَى الْإِبْنِ؛» مهر را پسر باید بدهد یا پدر؟ «قَالَ الْمَهْرُ عَلَى الْغُلَامِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۰۰.

شَيْءٌ فَعَلَى الْأَبِ». حالا حداکثر چیزی که استفاده می‌شود «فی موت الولاية» است، یک؛ و در موطن فقر زوج است، دو؛ که اگر زوج «بالفعل» یا «بالقوة القريبة من الفعل» نداشت، دیگری می‌تواند بدهد، بیش از اینکه از آن استفاده نمی‌شود. فرمود اگر فرزند مال داشت که مهر به عهده اوست، اگر نداشت به عهده پدر هست. «ضَمِنَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِهِ أَوْ لَمْ يَضْمَنْ إِذَا كَانَ هُوَ أَنْكَحَهُ وَهُوَ صَغِيرٌ»<sup>۱</sup> اما اگر خودش حالا بالغ شد عقدی کرد به عهده پدر نیست.

این «فی الجملة»، نه «بالجملة» استفاده می‌شود که ممکن است مهر را دیگری بپردازد و زوج بدون پرداخت مهر، همسر آن زوجه بشود.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.